



## هستم پس می‌اندیشم / انسان بیشتر دوست دارد بشناسد یا شناخته شود؟

دکارت، فیلسوف معروف فرانسوی می‌گوید: می‌اندیشم پس هستم. دکارت در چند قرن قبل در فرانسه این جمله را گفته که معروف هم هست:

دکارت، فیلسوف معروف فرانسوی می‌گوید: می‌اندیشم پس هستم. دکارت در چند قرن قبل در فرانسه این جمله را گفته که معروف هم هست؛ یعنی چون فکر می‌کنم، پس هستم. اما جای این سوال هست که می‌اندیشم پس هستم یا چون هستم پس می‌اندیشم؟ در این صورت پاسخ خیلی سخت است اما مبنای من این است که مسلماً چون من هستم می‌اندیشم نه اینکه چون می‌اندیشم پس هستم.

غلامحسین ابراهیمی دینانی

به گزارش ایکننا، مراسم روز جهانی فلسفه با عنوان «دیگری» امروز ۲۵ آبان به همت مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران برگزار شد.

در ادامه سخنان کوتاه غلامحسین ابراهیمی دینانی؛ استاد فلسفه اسلامی را در این همایش می‌خوانید:

انسان همیشه با علم حضوری با خودش آشناست و خود را می‌شناسد و از آن آشنایی با خود و شناختن خود، از کلمه من تعبیر می‌کند. همه آدم‌ها هم می‌گویند؛ من چنین کردم و ... اما آیا من، جز من و غیر من دارد یا ندارد. مسلماً وقتی که آدم می‌گوید من، به غیر من هم می‌اندیشد. پرسش این است؛ آیا فقط به من می‌اندیشد یا به غیر من هم می‌اندیشد؟ مسلماً به غیر من هم می‌اندیشد. حالا اینجا بحث است که آیا انسان اول غیر من را می‌فهمد و بعد من را می‌فهمد یا چون من را به طور حضوری دارد، غیر من را می‌فهمد.

دکارت، فیلسوف معروف فرانسوی می‌گوید: می‌اندیشم پس هستم. دکارت در چند قرن قبل در فرانسه این جمله را گفته که معروف هم هست؛ یعنی چون فکر می‌کنم، پس هستم. اما جای این سوال اینجاست که می‌اندیشم پس هستم یا چون هستم پس می‌اندیشم؟ در این صورت پاسخ خیلی سخت است اما مبنای من این است که مسلماً چون من هستم می‌اندیشم نه اینکه چون می‌اندیشم پس هستم. البته دکارت گفته می‌اندیشم پس هستم اما من می‌گویم: من هستم پس می‌اندیشم. حالا اگر من هستم پس می‌اندیشم، می‌توانم بگویم من هستم پس دیگری هم هست.

باید توجه کنید که اگر کسی فقط من باشد و هیچ چیزی در عالم نباشد این بشر اصلاً نمی‌تواند تنهایی را تحمل کند و خیلی سخت است. من واقعی که جز من نباشد برای خداوند است. خداوند می‌تواند از ازل تا ابد من باشد و هست و من واقعی است، ولو هیچ چیز دیگری نباشد. البته خود خداوند نیز که من واقعی بود و هست و ازلی و ابدی است دوست داشت که غیری باشد و به همین دلیل عالم و بشر را آفرید و این است که در آن حدیث آمده که: «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف». معروف است که این عبارت حدیث قدسی است که حق تعالی فرمود من گنج پنهان و تنها بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم؛ بنابراین مردم و خلایق را آفریدم تا آنها مرا بشناسند.

حالا انسان بیشتر دوست دارد بشناسد یا شناخته شود؟ کسانی می‌گویند شناختن را دوست داریم اما کسانی هم می‌گویند دوست داریم که شناخته بشویم. به هر حال مسئله من و دیگری همین است و مسئله مهمی است و بنده این مطالب را به صورت تفصیلی در کتاب «من و جز من» آورده‌ام و اگر آن کتاب را مطالعه کنید، تعریف من و جز من و دیگری را آورده و بحث کرده‌ام. در هر حال انسان هم دوست دارد بشناسد و هم دوست دارد شناخته شود اما اگر بخواهد یکی را انتخاب کند این پرسش برای او مطرح است که آیا دوست دارد شناخته شود یا اینکه بشناسد؟